

درسی که جوانان باید از شاهنامه یاد بگیرند

نقاش آفای دکتر رضا زاده شفق

در نخستین مرحله شاهنامه فردوسی ما را به خدا پرستی و ایمان به پروردگار میخواند و استدلال و فلسفه باقی را در آن باب زاید میداند و نمیخواهد این اندیشه بزرگ که از دیرگاه در مغز بشر راه یافته باخداشه دلیل و چون و چرای عقل رخنه پیدا نماید و نیک بی برده که عقل تنها برای زندگی در این جهان کافی نیست خاصه وقتی که همه میدانیم عقل همه ناقص و نارساست و احساسات و اراد و ایمان و خیال جمله در حیات بشر مهمند و حق و تأثیر زیاد دارند، و با این ترتیب از یک خیال کمال فارغ شدن و امید جهان بهتر را از دل بیرون کردن و آنسرای را که عبارت است از هدف جمال و کمال عالم بدینسرای پرورد و الم فروختن کار خرمند صاحب دل نیست اینست که این سخنان موثر نغز را گوید :

ستایش گزین تا که او را خورد
که چون بایداو را ستودن توان
به بیچارگان بر بیاید گریست
روان و خرد را جز این راه نیست
نبویم براهی که گوئی بیوی
سرائی جز این باشد آرام تو
پرستی بر این یاد بنیاد کن
همویست بر نیکوئی رهنمای» (۱)

« تو بر کردگار روان و خرد
بین ای خردمند روشن روان
همه دانش ما به بیچار گریست
همی آن تو او را که هست و یکیست
ایا فلسفه دان بسیار گوی
همی بگذرد بر تو ایام تو
نخست از جهان آفرین یاد کن
کز ویست گردون گردان بیای

بعد از تجریص به خداشناسی دانش و خرد را ستوده و مردعای نادان را نکوهیده

است مفهوم بیت معروف:

بدانش دل پیر برنا بود «

« توانا بود هر که دانا بود

در شاهنامه چندین بار آمده و از آن جمله گفته است :

که از جستجو آیدت کاستی
قر مشنوز بدگوی و آنده مخور
اگر پای گیری سر آید بدست
تورا جاودان از خرد باد بهر» (۲)

« مجوی از دل عامیان راستی
وزیشان تو را گریب آید خبر
نه خسرو پرست و نه یزدان پرست
چنین باشد اندازه عام شهر
جای دیگر فرمود :

دهد کودکان را بفرهنگیان

« کسی کنی بود مایه و سنگ و آن

(۱) شاهنامه چاپ خاور طهران ۱۳۱۱ ج ۲ ص ۳۰۹

(۲) ج ۴ ص ۱۳۹

بدانش روانرا توانگر کنید خرد را همان بر سر افسر کنید» (۱)
 فردوسی در وصف حال بهاوانان همواره دلیری و شجاعت و هردانگی رامی
 ستاید و ترسوئی و زبونی را زشت و بدست می شمارد ولی باین همه مردی و شجاعت را تنها
 در زور بازو نمیداند که آنرا گاو و خزان نیز دارند بلکه راستی و صفا و نیکوئی و بخشش
 و پاکتی را از شرایط مردی و بزرگی می شمارد و گوید:

« به بخشندگی باز و دین و خرد دروغ ایچ تا بر تو بر نماند
 رخ مرد را تیره دارد دروغ باندیش هرگز نگیرد فروغ» (۲)

دردی که گذشتن عمر و زوال دولت شاهان و ستم روزگار و بیوفائی چو رخ
 که چمدار فردوسی بهترین تسلی که برای مایه داند و آنرا شرط آدمیت می شمارد
 همانا نیکویی کردن در حق دیگران است واقعاً در این عمر فانی بهتر از شیبۀ خوبی
 بدیگران و دستگیری از بیچارگان چه میتواند باشد؟ اینک چندی از ابیات شیرین
 و شیوای شاهنامه که مرد را به مهر و فداکاری و احسان میخواند:

«چنین است رسم سپهر و زمان گهی باغم و درد و گه شادمان
 همه درد و رنج است و تیمار و غم بمردی نباشد ترا بیش و کم
 همی تا توانی به نیکویی گرای ستایش کن او را که شد رهنمای» (۳)

همین حقیقت را در جای دیگر با عبرتی تمام اینگونه بیان میکند:
 «کجا آن بزرگان با تاج و تخت کجا آن سواران پر روز بخت
 کجا آن خردمند کدل آوران کجا آن سر افراز جنگی سران
 همه خاک دارند باین و خشت خاک آنکه جز تخم نیکویی نکشت» (۴)
 جای دیگر گوید:

« بکشید تا رنجها کم کنید دل غمگنان شاد و خرم کنید
 که گیتی نماند و نماند بکس بی آزاری و دادجو آید و بس» (۵)

بس بطور کلی میتوان گفت هدف عمده پندهای شاهنامه عبادت و ایمان
 بخدا و اصلاح نفس و خدمت بغير است شعاع صفا و تربیت و پاکتی باید از دل آدمی

(۱) ۴ ص ۲۹۳ فرهنگ فارسی بمعنی علم و ادب و تمدن و حضارت است و آن درست
 مقابل Culture فرنگیست و فرهنگیان معلمان و اهل ادب و تربیت هستند و مقصود فردوسی اشاره
 لزوم تربیت اطفال در نزد مربیان واقعی لایق است.

(۲) ایضا صفحه ۱۳۹

(۳) ج ۲ ص ۲۳۹

(۴) ج ۴ ص ۱۳۷

(۵) ج ۴ ص ۲۹۲

ساطع باشد و مظهر و غایت اخلاق قدسی باید این سه چیز باشد. خدا، خود، دیگران. یعنی اگر شخص حساب خود را با آفریدگار و با خود و با دیگران باک نگهدارد، نسبت به پروردگار ایمان و بندگی داشته و از مقام اقدس او اخذ فیض نماید و نفس خود را تهذیب و بانور خرد و دانش روشن نماید و در حق دیگران فداکار و خیرخواه باشد در واقع به اصول تکالیف معنوی انسانی پی برده است.

از فروغ این تعلیم علاقمندی بخاک اجدادی و داشتن صفات وطن پرستی است. اگر کسی بدقت و عبرت اشعار شاهنامه را بخواند و ذوق و شور شاعر طوسی را در تعریف مردانگی دلیران ایران مشاهده نماید و سرور و شغف او را در کامیابی و خوشی ایرانیان درک کند و تاثیر وحسرت او را در شکست ایرانیان و غلبه توران یا تازیان مطالعه و حس نماید خواهد دید که این شاعر بزرگ ملی باچه نیت باک و علاقه بی‌با سعادت وطن خود را میخواهد و شان و شرافت و بیزرق و ملیت ایران را بزرگ و ارجمند و محترم می‌شمرد و همواره سعی دارد بایاد ایام سعادت و نکبت و کاه‌مرانی و پریشانی این سامان خواننده را بجوش و خروش آورد و قاب هر ایرانی صاحب‌دل را تحریک نماید و او را بیکى از وظایف مقدس او که حب و حفظ و حراست وطن است آگاه نماید.

دریغ دارم این مختصر را بدون نقل ابیاتی از اشعار لطیف برشور و وطن پرستانه فردوسی که بزبان رسته هر مزان دلاور سر کرده ایران در برابر عرب سروده است پایان برم و جا دارد جوانان ایران این ابیات را که بیان حال یک جنگاور و وطنخواه غیور ایرانی است آویزه گوش هوش قرار دهند اینک ابیاتی از نامه هر مزان برادرش (۱)

نه بیند همانا مرا نیز روی
بدان تا نباشد بگیتی نژند
هباش اندرین کار غمگین بسی
کسی کونهد گنج با دسترنج
از آن رنج او دیگری بر خورد
بپرداز دل از سپنجی سرای
برنج و غم و شور بختی درم
خوشا باد نوشین ایران زمین!

«سخن هر چه گفتم بمادر بگویی
درودش ده از ما و بسیار بند
ورار من بر آغاهی آرد کسی
چنان دان که اندر سرای سپنج
ز گنج جهان رنج پیش آورد
همیشه ببزدان پرستی گرای
که من با سپاهی به سختی درم
رهائی نیابم سر انجام از این